

# آینده روابط شرق و غرب

حمید الیاسی

سوسیالیستی (اروپای شرقی)، با جهان پیشرفته غرب و با کشورهای عقب مانده. البته نباید این واقعیت را نادیده گرفت که بین این مجموعه‌ها قطعا "روابط متقابل نیرومندی وجود دارند."

در گروه اول، یعنی اروپای شرقی، که امروزه تحولاتی هیجان‌انگیز را در معرض نمایش گذاشته، این سوال مطرح می‌شود که پیشروی احتمالی به سوی دموکراسی در هر یک از این کشورها با چه سرعتی و در چه مسیری جریان خواهد یافت؟ برای پاسخ به این سوال می‌توان از یک سنخ‌شناسی بالنسبه ساده بهره برد. کشورهای اروپای شرقی از نظر نحوه و تاریخچه استقرار رژیم مارکسیستی در آنها

چشمگیر در عرصه دیپلماسی دست یابد. اما ظاهرا "شرایط درون جامعه شوروی نیز با بحران مواجه بوده قدرت گرفتن کاخ سفید از آغاز دهه ۱۹۸۰، مسکو را از امکان سرپوش نهادن برای بحران از طریق موفقیت‌هایی دیپلماتیک محروم ساخت.

با این پیشینه بود که دستگاه رهبری اتحاد شوروی، یا لاقلا جناح‌های آینده‌نگر آن، آقای گورباچف را به قدرت رساندند تا روند اصلاحات داخلی را آغاز کند. اما این اصلاحات نمی‌توانست بدون بروز تحولاتی در روابط خارجی اتحاد شوروی، ولاجرم در مجموعه روابط بین‌المللی صورت گیرند. هزینه سیاست‌های خارجی عصر برژنف اینک برای بهبود شرایط داخلی مورد نیاز بود و اتحاد شوروی می‌بایست از کمک و حمایت غرب برخوردار گردد. هنگامی که میخائیل گورباچف به جای تشدید عطیات نظامی در افغانستان، حمایت جدی‌تر از نهضت‌های کمونیستی آمریکای جنوبی و مرکزی، افزودن بر قطب‌بندی در خاورمیانه و اقدام به رویارویی فعالانه با سیاست تسلیحاتی آمریکا، مشی آرام و صبورانه‌تری را پیش گرفت، جهانیان توانستند نشانه‌هایی از آنچه را که امروزه در اروپای شرقی، و دیر یا زود در نواحی دیگر، روی می‌دهد، مشاهده کنند.

در اینکه تحولات فعلی ادامه خواهند یافت، تردیدی نیست اما تحلیل تفصیلی آن به الگویی بسیار پیچیده نیاز دارد. با اینهمه، برای یک بررسی مختصر می‌توان از طبقه‌بندی انگاره "عقومی روابط بین‌الملل" سود برد. شبکه روابطی را که اتحاد شوروی در مرکز آن قرار دارد می‌توان به سه گروه عمده تقسیم کرد: روابط با کشورهای پیشرفته

از ابتدای استقرار

رژیم بلشویکی در روسیه، آن کشور با خصوصیت دموکراسی‌های غربی مواجه



گردید اما پس از خاتمه جنگ و گسترش حیطه نفوذ اتحاد شوروی بود که تقسیم جهان به دو اردوگاه بزرگ شرق و غرب عینیت یافت. الحاق بخش‌هایی از اروپای شرقی به حوزه نفوذ شوروی احتمالا "محصول قراردادهایی بود که در اکتبر ۱۹۴۴ بین دو تن از رهبران متفقین، چرچیل و استالین، منعقد شد. این قراردادها به احتمال زیاد جهان را عملا "به سه منطقه معین تقسیم کرد. هر یک از دو اردوگاه بخشی را حوزه علائق حیاتی خود دانست و دفاع از حریم آن را به هر قیمتی تقبل کرد. این حوزه‌های دوگانه کمابیش از مداخله طرف مقابل مصون بودند. حوزه سوم عملا "به صحنه رقابت دو قدرت جهانی مبدل شد و به خصوص پس از کسب استقلال مستعمرات سابق شاهد تبلیغات و دخالت‌های مستقیم یا غیر مستقیم آن دو بود.

اعلام نیز همزیستی مسالمت توسط خروش‌چف به ترتیبات فوق رسمیت بخشید. دوا بر قدرت تلویحا "موجودیت و نیز دستاوردهای جهانی یکدیگر تا آن زمان را مورد تأیید قرار دادند. مضافا"، با توجه به پیشرفت هراس‌آور تکنولوژی تسلیحاتی، در این اصل نیز توافق شد که رقابت در مناطق یا قیامانده حتی المقدور با درگیری نظامی همراه نباشد. در عصر "همزیستی مسالمت‌آمیز که تا زمان درگذشت برژنف کمابیش بدون تغییر ادامه یافت، توان هر یک از طرفین در گسترش نفوذ جهانی خود عملا" با اقتدار رهبری طرف دیگر رابطه‌ای معکوس داشت. بدینگونه، ضعف کاخ سفید در پی ناکامی ویتنام، رسوایی واترگیت و بحران اقتصادی غرب - که به نوبه خود با دو عامل دیگر نامرتبط نبود - باعث شد تا در دهه ۱۹۷۰، اتحاد شوروی به موفقیت‌هایی



و رابطه با مسکو به دو گروه کلی قابل تقسیم هستند. نخست، ممالکی که در خاتمه جنگ دوم با کمک نیروهای کمونیست داخلی و حمایت ارتش سرخ از زیر یوغ سلطه نازیسم رهایی یافتند در حالی که کمونیست‌ها دارای وجهه نامطلوبی در میان مردم نبودند یوگوسلاوی، آلبانی و تا حدودی بلغارستان در این گروه جای می‌گیرند. دوم، آن دسته از حکومت‌هایی که با مداخله ارتش سرخ و کسب تفوق توسط کمونیست‌ها پدید آمدند بی آنکه پایگاه مردمی قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. آلمان شرقی، لهستان و رومانی از این قبیل ممالک هستند. مجارستان و چکوسلواکی در موقعیتی ویژه قرار می‌گیرند، گرچه در این دو کشور عدم محبوبیت کمونیست‌ها و میزان فشار ارتش سرخ بیش از سایرین نبود، اما روابط تاریخی آنها با روسیه چندان مثبت نبود. در عین حال، چکوسلواکی با مساله دوگانگی ملی مواجه بود و در صورت بروز تحولات لحام گسیخته، تمامیت آن در معرض خطر قرار می‌گرفت. مساله‌ای که گریبانگیر یوگوسلاوی نیز بود.





باتوجه به سنخ‌شناسی فوق، می‌توان نتیجه گرفت که اشتیاق عمومی برای تغییر در نظام کمونیستی در گروه دوم به مراتب بیشتر است. بنابراین کاهش یا حذف حمایت مسکو زمینه مساعد را برای گرایش به دموکراسی فراهم می‌آورد. عوامل متعدد دیگری را نیز باید در نظر گرفت. در این گروه کمونیست‌ها به مراتب بیش از سایر کشورها نگران آینده خود هستند و تنها در صورتی روند توسعه دموکراسی را می‌پذیرند که نقشی در صحنه سیاست برایشان منظور گردد. از سوی دیگر، استقرار دموکراسی در این ممالک قطعاً بدون توافق شوروی و حمایت غرب امکانپذیر نخواهد شد. این نکته به ویژه در مورد رومانی قابل توجه است زیرا استقلال نسبی چائوشکو از مسکو اینک توانایی دوام رژیم را، لااقل برای مدتی، به او داده است. بنابراین، در پی لهستان، مجارستان و آلمان شرقی، می‌توان بلغارستان، چکوسلواکی و در مراحل نهایی، یوگوسلاوی را در صف کشورهای روبه‌آزادی قرار داد. در مورد آلمانی، کشوری عقب‌مانده با رژیمی درونگرا و شدیداً محافظه‌کار هیچ اظهار نظری امکانپذیر نیست.

اما در زمینه آینده روابط شرق و غرب است که سوالاتی قابل توجه مطرح می‌شوند، تا امروز، اتحاد شوروی مدعی آن بود که قادر به رقابت و یا حتی پیشی گرفتن از غرب خواهد بود بی آنکه خود را نیازمند جهان خارج نشان دهد. اما با تحولات اخیر، روابط سیاسی و اقتصادی شوروی با غرب روبه گسترش خواهد داشت.

از نظر اقتصادی، اتحاد شوروی در کوتاه مدت بازاری وسیع را برای کالا، تکنولوژی و مخصوصاً سرمایه‌گذاری غرب ایجاد خواهد کرد. این دگرگونی به وضوح منافعی برای غرب خواهد داشت. عدم توازن مبادلات بین محور آمریکا-اروپای غربی-ژاپن می‌تواند با بهره بردن از بازار وسیع اروپای شرقی تا حدود زیادی مرتفع شود. و اگر این نظر را که اقتصاد جهانی در آستانه ورود به یک دوره رکود عمیق بوده است بپذیریم، گشایش بازار شوروی کمکی عمده به جلوگیری از بروز این فاجعه خواهد کرد. در بلندمدت، هرگاه سطح کمی و کیفی تولید در اتحاد شوروی به سطح مشابه ملل غرب ارتقا یابد، آنگاه تقسیم مجدد بازارهای جهانی ضروری خواهد بود. به هر حال گشایش اقتصاد شوروی، و طبعاً اقطار آن، نمی‌تواند تحولی مثبت برای غرب تلقی نشود.

در جنبه سیاسی نخستین موضوعی که فکر جهانیان را به خود مشغول داشته، وحدت

دو آلمان است. تردیدی نمی‌توان داشت که در خلال چهل و چند سال گذشته شرق و غرب بر سر ممانعت از ظهور یک آلمان متحد توافق کامل داشته‌اند. اینک چگونه می‌توان حق تصمیم‌گیری درباره آینده خود را از دو ملت آزاد سلب کرد؟ اتحاد شوروی وحدت دو آلمان را مردود دانسته است، در حالی که برخی رهبران غربی - شاید با اطمینان از مخالفت شوروی - از آن استقبال کرده‌اند. بنابراین، با توجه به اینکه اتحاد شوروی به عنوان یکی از فاتحان جنگ دوم از حقوقی معین بر آلمان برخوردار است، مسأله وحدت دو آلمان را لااقل باید در آینده نزدیک نامحتمل دانست. نکته دیگر مسأله پیمان‌های ورشو و ناتوست. آنچه که در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد این است که حتی با فرض استقرار دموکراسی آزاد در شوروی، مسأله خلع سلاح جهانی قدمی به حل نهایی خود



بزرگ شده است. نباید فراموش کرد که تولید تسلیحات به عنوان یکی از ابزارهای کنترل اقتصاد داخلی موقعیتی منحصر به فرد دارد. این شاخه تولیدی تنها زمینه‌ای است که تنها بر سطح تقاضای مؤثر داخلی اثر

می‌گذارد بی آنکه با عرضه کالایی مورد نیاز بازار داخلی، تولید کنندگان دیگر را زیر فشار گذاشته باشد.

در کنار روابط فوق، تأثیر تحولات اخیر بر ملل عقب مانده جایی ویژه دارد. شرایط جهان پس از جنگ دوم باعث شده بود تا مناطق عقب مانده نیز عمدتاً به دو گروه طرفدار شرق و غرب تقسیم شوند. قطعاً با تضعیف مارکسیسم در اروپا، کشورهای طرفدار غرب از حربه تبلیغاتی مؤثر علیه نیروهای چپ‌گرای داخلی برخوردار خواهند شد. شاید این نیز به نوبه خود ضرورت دوام برخی دیکتاتورهای راستگرا را نیز منقعی سازد، مشروط بر اینکه رژیم‌های کمونیستی جهان سوم دست از حمایت نیروهای چپ در خارج بردارند. در همانحال، در برخی از نقاط جهان، از جمله خاورمیانه، به تدریج موقعیت کشورهای که خود را مدافع این یا آن ابرقدرت جلوه می‌دادند تضعیف خواهد شد. و این می‌تواند به رفع تنش‌های سنتی کمک کند.

اما شاید جالبترین نمونه‌ها همان کشورهای عقب مانده با رژیم مارکسیستی باشند. این ممالک تا به امروز به انگای حمایت مادی و نظامی، و مهمتر از اینها حمایت عقیدتی شوروی به حیات خود ادامه داده‌اند. بازنگ باختن کمونیسم در غرب، معلوم نیست این رژیم‌ها جز سرکوب مستقیم و غیرموجه، چه ابزار دیگری برای توجیه ادامه تسلط خواهند داشت. البته در بلندمدت سرنوشت این گروه از کشورها، و ملل عقب مانده به طور عام، به ماهیت روابطی بستگی خواهد داشت که مجموعه ملل پیشرفته بر مجموعه ملل توسعه یافته تحمیل خواهد کرد. اگر یک پیش‌بینی مقدماتی مجاز باشد، می‌توان گفت گسترش دموکراسی دیر یازود در جوامع عقب مانده نیز دیده خواهد شد. آنچه قطعی نیست توسعه همه جانبه آنها در پی روند دموکراتیزه شدن است، مگر اینکه از این پیش‌شرط مهم توسعه به نحوی مؤثر بهره برداری کنند.

